ومن یتوکل علی اللہ فہو حسبہ

بحمد اللہ کہ از تالیفات جناب مولوی حکیم وکیل احمد صاحب سکندرپوری رسالہ

نکاتیہ

[illegible] صاحب سلمہ [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

هذه مكاتبة جرت بين الاستاذ العلام وبعض الحكماء دام ظلهما ثم صدرت

اقترح خدام الهادي الارشد وكيل احمد في السنة الثانية والسبعين بعد الالف
والمائتين من الهجرة النبوية عليه صلوة الخالق البرية وتفصيلها ان البعدية
الذاتية عبارة عن بعدية بها تمتنع وجود البعد ... القبل والبعدية الزمانية
عبارة عن بعدية بها تمتنع اجتماع البعد مع القبل وجودا وبينهما عموم من وجه
لتحققهما في بعدية الابن عن الاب ووجود الاولى بدون الثانية في بعدية
العقول عن الواجب تعالى ووجود الثانية بدون الاولى في بعدية اليوم
عن الامس وقد صرح بهذا الاستاذ العلام في تصانيفه منها كشف
في حاشية بحر العلوم فلما طبعت هذه الحاشية وانتشرت في نظر الكملة

کتب فی مکتوب ارسله الی الاستاذ العلام فی ثالث المحرم الحرام المنسلک فی
هذه السنة من اللکهنؤ الی الجونفور افاض الله علی اهلها السرور وهذه العبارة بعینها از
ملاقات لفظی در حواشی کشف مکتوم بنظر فقیر رسیده آنرا قابل اطلاع دانسته
می نگارم وآن اینست که در صفحه ۴۹ حاشیه ۱۱ در تمثیل بعدیت زمانی بدون
[illegible] مرقوم ست وجود الثانی بدون الاول فی بعدیة الیوم عن الامس حالانکه
اهل فن تقدم اجزاء زمانه را بر یکدیگر از قبیل تقدم بالذات می شمارند بالجمله مقصود
[illegible] ازین معنی اطلاع دوستانه است پس اگر همین صحیح بوده باشد فبها ورنه
[illegible] ملحوظ باشد تا مبادا سخن چینان حرف گیرند فقط والسلام انتهت فکتب
الاستاذ العلام الیه بعبارة فارسیة لبابها ان البعدیة الذاتیة بعدیة یمتنع بها
وجود البعد بدون القبل کما صرح به الاکابر وهذا یقتضی ان یکون بینهما علاقة العلیة
[illegible] کان القبل علة تامة او علة ناقصة ولیس بین اجزاء الزمان علاقة العلیة
کما صرح به شارح التجرید وشارح المواقف وشارح حکمة العین وغیرهم فلیس بینها
بعدیة ذاتیة بالمعنی المذکور نعم اطلق الحکماء علی ان امس مقدم علی الیوم بالذات
الیوم مقدم علی الغد بالذات فالمراد منه ان امس مقدم علی الیوم بالزمان
الیوم مقدم علی الغد بالزمان الا ان هذا التقدم الزمانی بالذات ای

بلا واسطة امر آخر بخلاف التقدم الزمانی الذی فی الزمانیات فانه بواسطة
اجزاء الزمان اذ التقدم والتاخر من العوارض الاولیة للزمان وقد صرح بهذا
المعنی الضیا فی تلک الکتب وغیرها ولا انقل عبارتها خوفا للاطناب
ما حصل عند تتبعی وما ابری نفسی فان الانسان یساوق السهو والنسیان
کتب بعض الکلمة فی مکتوب ارسله الیه فی التاسع والعشرین من الصفر المظفر
آنچه درباره تصحیح مثال بعدیت زمانی بدون ذاتی در اجزاء زمان رقم فرموده اند
معلوم شد مخدوما منتقش صحیفه خاطر والا باد که فقیر چون زله بردار این
خاندانم بغیر از خلوص اندیشی حرفی بطور دیگر نتوانم زد ولهذا التماس کرده ام
در نظر ثانی اگر همین صحیح معلوم شود فبها ورنه هرچه مناسب باشد از اصلاح
بکار رود حالا آمدم بعرض آنکه در اجزاء زمان بنظر اتصال شان تعریف بعدیت
ذاتی صادق ست یعنی ممتنع وجود البعد بدون القبل واگر وجود شام مثلا
بدون صبح آن روز ممکن باشد اتصال باقی نماند پس ظاهر آنست که در اجزاء زمان هم
بعدیت یافته می شود اینقدر این وقت بخاطر فاتر خطور میکند باقی مفوض ضمیر
صافی ست یعنی هرچه پسند افتد و بنظر ثاقب صحیح نماید اولی تر فان العقول
خدام فقیر محض بنظر بی تکلفیها می قلبانه التماس داشته بودم ناگوار خاطر

والغنی لطاسلام انتهی فکتب الاستاذ العلام الیه فی جوابه بباضر در افتاد اولاً
ای الی بعض الکلمة ۱۲
استیصال بات عدم تحقق بعدیت ذاتی در اجزاء زمان وثانیاً انحلال عقدهٔ تشکیک
وجهیکه بنظر القصال پیدا گشت اما تحقیق امر اول پس میگوییم که بعدیت ذاتیه تقاضا
واما البتکه علیت متقدم مر متاخر را و تقدم جزء سابق زمان بر جزء لاحق آن نه
موجب تقدم بالعلیة است و نه تقدم بالطبع و اذا انتفت علاقة العلیة بینهما
لیکن انتفی البعدیة الذاتیة و علامه صدر شیرازی در حاشیه شرح تجرید
مکاسیفرماید قال بهمنیار فی التحصیل لیس بین السابقة من الازمنة والحرکات
و بین الآتیة علیة بوجه لایقال نفی العلیة بین اجزاء الزمان ههنا مصادرة
زماعلی المطلوب لانا نقول انما یکون کذلک لو کانت الدعوی نفی العلیة ههنا
بود ولیس کذلک اذ الدعوی ههنا نفی التقدم بالعلیة و یجوز ان یستدل
علی هذه الدعوی بنفی العلیة انتهی و ماهران فن بر نفی بوجوه استدلال
می آرند از انجمله آنکه زمان چون امر غیر قار است اجتماع اجزاء او محال
و هر متقدم بالعلیة یا بالطبع را جائز است که با متاخر مجتمع شود پس این
هر دو تقدم در اجزاء زمان چگونه میتوانند شد اختلاج ما مسلم نمیداریم که هر
متقدم بالعلیة یا بالطبع را جائز است که با متاخر مجتمع شود و بغور لاحظه

باید ساخت که علة معدّه متقدم بالطبع ست بر معلول خود واجتماع
با معلول خود جائز نیست بل واجب ست که مجتمع نشود از آنجا متقدم بالطبع
عدم علة معدّه است نه وجودش وعدمش با معلول جمع می شود اگر تسلیم
نمائیم که وجود علة معدّه هم متقدم بالطبع ست پس خواهیم گفت که این
وجود اگرچه با معلول مجتمع نمی شود لکن من حیث هو هو اجتماع او با معلول
خود جائز ست وامتناع اجتماع او با معلول بسبب بالغیر ست یعنی توقف
معلول بر عدم علة معدّه واگر این توقف نمی شد این وجود با معلول مجتمع میشد
بخلاف جزء سابق زمان که اجتماع او من حیث هو هو با جزء متاخر جائز نیست
والا یلزم ان لایکون الزمان غیر قار لذاته کذا افاد جد جدی معدن العلوم
النقلیة والعقلیة مولانا محمد اسعد فی حاشیته علی الحاشیة القدیمة
واز انجمله آنکه اجزاء زمان درحقیقت متساوی اند پس بعض اجزائش را علة
بعض قرار دادن اولی از عکس آن نخواهد بود فلیس علاقة العلیة بینها
بحسب الماهیة وچون زمان امر متصل واحد ست واجزاء او مفروض اند
وبالتشخص جداگانه هر جزء وجودی ندارد فلیس بینها العلیة بحسب تشخصاتها
ایضاً کذا افاد شارح التجرید ولا نطول الکلام بذکر الادلة الاخری فی هذا القدر

والفی لطالب المرتبة العلیا و اما تحقیق امر ثانی پس باید شنید که زمان امریست
متصل بمعنی که میان اجزای مفروضه اش حدی مشترک یعنی آن پیدا میشود
و بهمین معنی خط و سطح و جسم تعلیمی را متصل میگویند و این معنی فصل کم متصل است
و اما اتصال بمعنی توحد وجود پس اگر ساعة ماضیه و ساعة مستقبله هر دو
موجود در واقع معاً باشند البته این اتصال در زمان متحقق خواهد شد
لیکن مثل زمان درین تقدیر هیچ مثل مکان ممتد خواهد شد پس همچنانکه در
مکان ممتد موجود بوجود واحد تجدد و تعاقب در واقع نیست همچنان
در زمان همین تقدیر تجدد و تعاقب در واقع نخواهد شد و میان اجزاء
زمان درینصورت تقدم و تاخر بحسب وجود واقعی هرگز نخواهد شد و حکم بماضی
بودن جزوی و مستقبل بودن جزو دیگر درینصورت از اغلاط وهمیه خواهد
بود آری میان اجزای زمان برین تقدیر تقدم بالرتبه متحقق خواهد شد
خواه جزو ماضی را مبدا قرار دهند خواه مستقبل را آنچه قریب مبدا است
متقدم است ثم و ثم و اگر ساعة ماضیه از واقع معدوم شود وقت وجود
ساعة مستقبله پس البته در زمان تجدد و تعاقب در واقع خواهد شد
و میان اجزاء زمان درینصورت تقدم و تاخر بحسب وجود واقعی خواهد گردید

ولیکن برین تقدیر اتصال بمعنی توحد الوجود درزمان متحقق نباشد
توحد الوجود مع انتفاء بعض الاجزاء فی الواقع وبعد تمهید این مقدمه
باید فرمود که قیاسی رقم فرموده اند اگر درست باشد لازم آید که بعد علت
وموقوف علیه قبل باشد چرا که بهمان طور می توانیم گفت که اگر وجود صبح
بدون شام آنروز ممکن باشد اتصال باقی نماند وهذا لیس الا باطیل این
نقض اجمالی ونقض تفصیلی این ست که اگر مراد از اتصال همان اتصال
که فصل کم متصل ست پس ملازمه که ارشاد شده است ممنوع ست چرا
اگر شام بدون صبح ممکن باشد این اتصال باطل نمی شود واگر مراد از
اتصال توحد وجود ست پس ملازمه مسلم ست لیکن بطلان تالی
ممنوع ست چرا که درزمان اگر اتصال بمعنی توحد وجود باشد ا
غیر قار نباشد وقد ثبت انه غیر قار این ست آنچه عجالة بتحریر درآمد اگر
باشد ایما شود والسلام فلم یکتب جوابه الی الآن مع امتداد الزمان
ای بعض الکلمة ۱۲

تقریظ شاعر لبیب میر طاهر علی غریب

بنام خداوند ذو الامتنان | مبراست او از مکان و زمان

یعنی لطالب المترینده بی نظیر | که یکسان ست پیشش امیر و فقیر
متصل بعد نعت حمد جهان آفرین | گزیده سخن نعت سالار دین
چه سالار دین سرور سروران | به حکمش بود هم زمان هم مکان

امابعد بر ضمیر دقیقه رسان باریک بین و باریک بینان با جاه و تمکین مخفی مبادکه درین ایام لطافت نشان و آوان میمنت توامان تقریر چکیده قلم مرشیم عالم با عمل فاضل بی بدل یکتای دوران وحید زمان جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول جناب مولانا و مفتی محمد سعد الله بلغه الله تعالی الی غایة متمناه که بر حاشیهٔ کشف المکتوم زوائی حاشیهٔ بحر العلوم ایراداً التحریر فرموده بودند و جواب آن از کلک بود افاضه سلک سلطان المحققین افضل علمای راسخین مظهر معارف و حقائق کشاف رموز و دقائق حضرت مولانا الحافظ الحاج محمد عبد الحلیم ادخله الله تعالی جنات النعیم که مهر سپهر فضیلت همای اوج درایت احکمت پناه فطانت دستگاه سخن سنج سخندان شیرین زبان شگفته بیان صدر نشین مسند فضل و کمال سالک مسالک جاه و جلال تلمید ارشد مولانای مغفور جناب مولوی

حکیم وکیل احمد صاحب ادامه الله الوهب برای افادهٔ طباع زمانه بواسطه
وافاضهٔ ناظران جمع کرده برسالهٔ مکاتبه موسومش فرموده بجهت آن
ویادگاری بهشت ونگارستیره بودند در مطبع مصطفائی باهتمام خان عمده
والاشان جناب محمد عبدالواحد خان ادامه الله المنان بسبب صحیح
طبع درآمد الهی آنرا منظور نظر نظارگیان حق پسند وبصیرة افزای این بیت
طالبان پایه بلند گردان اکنون این تحریر را بر قصیده

مدحیهٔ حضرت مؤلف تمام می کنم

کلکم به که مانند بیکی شاخ گل افشان — آن گل بچه مانند بیکی روضهٔ رضوان

طبعم به که مانند بیکی مشرق پرضو — آن ضو بچه مانند بیکی مه تابان

فکرم به که مانند بیکی ابر دُربار — آن دُر بچه مانند بیکی اختر تابان

شعرم به که مانند بکف صدر مددگار — آن کف بچه مانند بیکی قلزم عمان

گردون به که مانند بیکی عبد در او — آن در بچه مانند بیکی باغ گلستان

چشمش به که مانند بیکی نوگل شاداب — آن گل بچه مانند بیکی نرگس ریان

عهدش به که مانند بیکی سد سکندر — آن سد بچه مانند بیکی کوه بدخشان

خصمش به که مانند بیکی شخص وحید دل — آن دل بچه مانند بیکی فصل زمستان

یعنی لطالب المستہ بیکی ساغر پر مے — آن می بچہ ماند بیکی میکدہ خشان
متصل بنعتش کہ ماند بیکی آئینہ روی — آن رو بچہ ماند بیکی مہر درخشان
چہرہ‌اش کہ ماند بیکی سرو لب جو — آن جو بچہ ماند بیکی دجلہ ملالان
ابا قشش کہ ماند بیکی لعل لب شوخ — آن لب بچہ ماند بیکی آفت دوران
و تکلیفش بکہ ماند بیکی بارش نیسان — قہرش بچہ ماند بیکی بادیہ بیزان

قطعہ تاریخ طبعزاد کاشف اسرار خفی و جلی
درجناب مولوی ولی الحسنین صاحب سکندرپوری سلمہ

زین عمدہ رسالہ الیست درباب — این طرفہ مقالہ الیست درباب
بو فی لعبدیۃ زمانے — در جبر و زمان ازین بدانی
ہاتف پے سال طبع فرمود — تحقیق حقیقت بہجت آمود
۱۲۹۷ھ

قطعہ تاریخ از مولوی وصی الحسنین صاحب سکندرپوری سلمہ

عالم ذی شان نے خوب رسالہ لکھا — فضل خدا سے ہوا طبع اسرار فیض
مرتضی تاریخ کی غیب سے آئی ندا — طبع کی تاریخ ہے مطلع انوار فیض

قطعۂ تاریخ از شیخ محمد عبد العزیز صاحب سکندر[پوری]

کرد تصنیف رسالہ چو حکیم ذی جاہ — گشت محفوظ ز تحقیق ل[...]

فکرہا بود کہ تحریر کنم تاریخش — ہاتف غیب بفرمود فیوض ع[...]

قطعۂ تاریخ از شیخ محمد عبد الاحد صاحب سکندرپوری

عجب عمدہ رسالہ یہ چھپا ہے — بڑی استادی اسکو[...]

ہوئی جب طبع کی تاریخ منظور — لکھا ہمنی فیوض لمعہ نو[...]

قطعۂ تاریخ از حکیم محمد عبد القدوس صاحب سکندرپوری سلمہ

درین تالیف استاد زمانہ — فراہم کرد عجب گنج بے[...]

چو شد مطبوع سال از روی انصاف — فلک گفتا مکاتیب سخن[...]

قطعۂ تاریخ از شیخ محمد ظہور احسن صاحب سکندرپوری سلمہ

چون وکیل احمد الافطرت — در شہوار ز تحقیق بسفت

خردم از سر انصاف بسال — راحت روح مکاتیب بگفت

تاریخ از مولوی محمد اسعد صاحب سکندرپوری سلمہ

چون از عالم کامل کتابے	دل او بر ہمہ عالم شفیق است
شد مطبوع سال الطبع	فلک گفتا کہ تحقیق حقیق است

قطعۂ تاریخ از شیخ محمد احمد صاحب سکندرپوری سلمہ

فاضل کامل درین تالیف خود	گوہر و در انجوش اسلوب سفت
سال طبع چون گردید ہاتف از طرب	چشمۂ فیض جہان تاریخ گفت

فقرۂ نثر در تاریخ از شیخ محمد عبد القیوم صاحب سکندرپوری

	مکاتبات اسلاف کرام	

قطعۂ تاریخ از سید فیض حسن بن جناب میر قاسم حسین صاحب منصبدار و جاگیردار حیدرآبادی بہون گیری

عالم پسند ایک تصنیف تازہ	نورس ثمر ہی محبوب دل ہی
تاریخ اوسکی سنئے جو چاہی	بولا یہ ہاتف مرغوب دل ہی

خاتمة الطبع

بعد توطیهٔ شکرِ انعام خداوند منعام که ذات قدیمش از شائبهٔ حدوث
بعدیتِ ذاتی و زمانی پاک و بری ست و پس از تصلیه و
بر نبی کریم واجب التعظیم که تقدم وجود با وجودِ نورش حجت
تا خرِ پیغمبری ست بر دانایان رموز مکتوم و صیرفیان نقودِ علوم
مخفی و محتجب مباد که هر یک ازین مکاتبات اساتذهٔ ثقات
کارگاه تحقیق بعدیتِ ذاتیه را دستور العملی ست بس شرح
متین و بارگاه تدقیق بعدیتِ زمانیه را کارنامه ایست بغایت
لطیف و رنگین محتوی بر دقائقیکه کمند فکر این و آن بکنگ
عرش مطالبِ رفیعش نرسیده و حاوی غوامضیکه اهل نظر
تمام ادراکِ مضامینِ بلندش بعجز گرائیده درجی ست مشحون
بعقودِ معانیِ سربسته برجی ست مملو بکواکبِ نکتهای نهفته هر حرف
روشنی بخش دیدها ست منظر الصافی باید تا سرمه وار در چشم فرو
در آید و هر حرفش کاکل مشک ساست فکر موشگافی شاید تا خیا

باریکیش شانه کردار موی مو وا نماید آسیا جولانی شبدیز خامه علامه
تحریر یگانه شهیر غواص بحر مواج علوم سباح محیط زخار فهوم
امام الکملا مقدام الفضلا صدر ایوان معقول و منقول بدر آسمان
فروع و اصول جناب مولانا محمد عبد الحلیم جعله الله من ورثة جنة
النعیم عالمی وارد دیدنی و هنگامه آراسته شنیدنی کجا صاحب
انصاف دور از اعتساف که تماشای او نماید و کو اهل دل خالی از
غش و غل که گوشه خاطر خود را برای جلوه او بیاراید از جادهٔ
صواب قدم بیراهه ننهاده و در دل صفا منزل غبار تعصب را
راهی نداده حرف راستی را در هر جا بکار برده و مدارج تحقیق را
علی بالیقین بپایه ثبوت سپرده سخن را تا بجدی رسانید که طائر فکر
احدی از لوذعیان بلاغت پیشه و المعیان فصاحت اندیشه
گردش نگردید غرض درین زمان برکت اقتران یکی از ارشد
تلامذهٔ آن علامه دوران پرده کشای عارض شاهد حقائق گوناگون
محمل آرای لیلای دقائق علوم و فنون حلال معاقد نکات معنوی
صوری جناب مولانا حکیم وکیل احمد صاحب سکندر پوری نظم

برعموم افادهٔ سخن سنجان انصاف گزین و برای ضیافت طبع نازک خیالان باریک بین آنهمه جواهر پاره‌ها را که هریک ازان سمین ساعد شخص خرد را یاره و گوش نازنین پیکر هوش را گوشواره است بترتیبی خوب و تالیف خوش اسلوب درین مجموعه حسن آرایش داد و نامش مکاتبه نهاد تا بخطاطی عمدهٔ خوشنویسان اعجاز رقم و تیردستی نقاشان بهزاد قلم در مطبع بلند نام باهتمام اقل انام راجی غفران واجد محمد عبد الواحد از جلوه انطباع هر هفت شده در آخر ذیحجه سنه ۱۲۹۶ هجری بزم آرای عرصهٔ شهود گردیده مشتاقان را محو نظارهٔ جمال خود گردانیده

قطعه تاریخ طبع از طبع فروغ سخن شناسی لوئی محمد عبد العلی صاحب

وه چه خوش خامهٔ وکیل احمد — در تالیف این رساله بسفت
کاندرین باغ نصفت استادش — خس و خاشاک اعتساف برفت
داد تحقیق داده از انصاف — امر یکه ز کشف حق وران بنهفت
طبع مطبوع او چه گل کرده — غنچهٔ طبع ناظرین بشگفت
چون فروغ از سروش سالش خواست — بو العجب نسخهٔ مکاتب گفت

۱۲۹۶